

برای مرحوم نادر ابراهیمی

## من تاریخ نمی نویسم!



رضا شعبانی

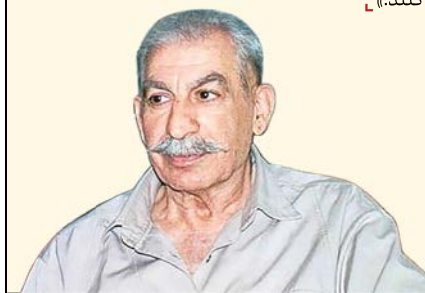
قفسه کتاب

۱۶ خرداد، سالروز درگذشت نادر ابراهیمی بود. داستان نویسی، فیلم ساز، ترانه سرا، مترجم، روزنامه نگار و به گفته خودش ابوالمشاغل. شاید همین مساله سخت تر از هر کار دیگری برای آغاز این نوشتار باشد. نویسنده ای که

پیش از درگذشت خود، بیش از ۱۰۰ کتاب را به رشته تحریر درآورده، اما در این میان به گفته کارشناسان و منتقدان، کتاب «سه دیدار» چندان مورد توجه قرار نگرفته است. این که نویسنده ای زندگی و شخصیت فردی چون حضرت امام خمینی (ره) را در قالب داستان (هرچند کاملاً مستند) به رشته تحریر درآورد، قدری جسارت و شجاعت می خواهد و ابراهیمی در قالب رمانی سه جلدی با عنوان «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می آمد» این کار را انجام داد. همسر او می گوید: «نادر ابراهیمی زمانی که ما به آیت...

خمینی می گفتیم «امام» این اثر را آغاز نکرد؛ بلکه از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ یعنی در چنین روزهایی، جزو مردم مبارز بود و به دنبال این بود که این مرد را بشناسد. رمان از سه خط داستانی تشکیل شده است. در خط اول، شاهد خروج پیری روشن ضمیر از دریا و وارد شدن او به منزل راوی هستیم. این فصل از رمان، زبانی آرکائیک و متفاوت از باقی بخش های آن دارد. خط دوم داستان راجع به دوران کودکی، نوجوانی و شکل گیری شخصیت امام است. نویسنده در خط سوم، دوران جوانی و فعالیت های سیاسی و اجتماعی امام را به تصویر می کشد. او در پایان جلد دوم، عنوان جلد سوم را «حرکت در اوج» معرفی می کند. جلدی که هیچ گاه منتشر نشد.

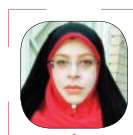
عنوان کتاب طوری است که انگار نویسنده دیدارهایی با امام داشته؛ در حالی که وی هرگز امام را ملاقات نکرد. او کتاب را بر اساس مطالعات و منابعی گسترده نوشت. ابراهیمی در مصاحبه ای گفته بود که در کنار گرفتن مصاحبه از خانواده امام، خواندن بریده جرابید و اعلامیه ها، برای نگارش این رمان فقط ۱۳۰ جلد کتاب هم خوانده و از طرفی ۱۷ سال زمان برای نگارش این کار صرف کرده است. برخی بعد از انتشار سه دیدار، با داس تند و تیز نقد به جان این کتاب افتادند؛ در حالی که ابراهیمی در مقدمه کتاب، حجت را بر همگان تمام کرد: «من داستان می نویسم. تاریخ نمی نویسم. تاریخ های بسیاری قبل از من نوشته شده است و هم زمان با من و بعد از من نیز نوشته می شود و خواهد شد؛ اما داستان فقط یک بار نوشته می شود؛ فقط یک بار. آنها که واقعیت و نه حقیقت را می خواهند و طالب واقعیات تاریخی هستند نه حقایق انسانی، می توانند بی دغدغه خاطر، به بهترین تاریخ ها مراجعه کنند.»



به یاد مرحوم سعید تشکری که قلمش را وقف ثامن الحجج کرده بود؛

## امام رضا علیه السلام با من حرف زد

وقتی مرحوم سعید تشکری به اذن پروردگار به آغوش حضرت محمود رجعت کرد و فضای ادبیات ایران داغدار شد، همه آنهایی که ایشان را می شناختند به امید، برای دستگیری حضرت رضا از این نویسنده توانمند اشاره کردند. امیدی توأم با یقین که آقا، کسی را که عاشقانه دوستش داشته و همه عمر، تمام قلم و توانایی اش را وقف معرفی و توصیف مهر و گرم حضرتش کرده است، تنها نمی گذارد.



آزاده جهان احمدی

نویسنده و منتقد

ما ایرانی ها نمک پرورده آقا هستیم و تا مغز استخوان خودمان را بدهکار گرم پسر موسای کاظم می دانیم؛ سعید تشکری هم همین بود. او دارایی اش را که همانا توانایی شگرف داستان نویسی بود، وقف امام رضا (ع) کرده بود. محبت مرحوم تشکری به امام رضا (ع) باعث شد تا در بین نویسندگان معاصر، بیشترین اثر داستانی و رمان را در خصوص زندگی این امام بزرگوار به نگارش درآورد. او معتقد بود بخش های مهمی از زندگانی امام رضا (ع) هنوز در مه است و او کوشید این بخش ها را وارد آثارش کند.

ادبیات انقلاب اسلامی فراز و فرودهای بسیاری داشته است. بسیاری از چهره های فرهنگی از انقلاب برخاستند، اما در طول زمان دچار استحاله شدند. تشکری مسیری برعکس را طی کرد. او با این طیف ها دمخور بود و حشر و نشر داشت، ولی تمام هنرش را برای ادبیات دینی صرف کرد و خادم فرهنگی امام رضا (ع) شد. علاقه ویژه او به شهر مشهد آن قدر بود که چند کتاب مهمش به قیام مردم، حادثه مسجد گوهرشاد، به توپ بسته شدن گنبد این مسجد و تاریخچه ساخت آن اختصاص داشت.

به عنوان نمونه او در کتاب «غریب قریب» داستان ساختن و بازسازی حرم امام رضا (ع) در دوره های مختلف تاریخ ایران را روایت می کند. کتاب، شامل ۱۲ بخش است که هر کدام در قالب داستانی جذاب، ساخت و نگهداری حرم را در دوره های مختلف نقل می کند. در بخش هایی از این کتاب، کرامات حضرت را برای یاری رساندن به شیعیان در برهه های مختلف تاریخی بیان می کند. یا مثلاً داستان کتاب «ولادت» به این شرح است که دو چوپان خراسانی که یکی کاتب و دیگری صحاف است، فرزند خوانده های خود را که در ویرانه های شوش دانیال پس از دیدار با مولای خود امام موسای کاظم (ع) در پی کشتاری که عباسیان برای تاراج پارسیان انجام داده اند، می یابند و آنها را از طفولیت در وصیتی مکتوب به نام هم می خوانند. لیلا و هاتف اکنون پس از سال ها و مرگ این کاتب و صحاف می خواهند با هم ازدواج کنند اما پرسش ساده آنها از خود این است: ما که هستیم؟ چرا فرزند مولای ما ولیعهد تازه عباسیان است؟... لیلا و هاتف برای یافتن پاسخ خود و ازدواج با یکدیگر به مدینه می روند تا حقیقت امام هشتم شیعیان را بیابند و زندگی خود را آغاز کنند و در ادامه، زندگی شان با معجزات امام دگرگون می شود.

در کتاب «بار باران» هم داستان گوهرشاد بیگم و همسرش شاه رخ بیان می شود که پس از مرگ تیمور به سوی سرزمین هرات حرکت می کنند تا پای تیمور جهانگشا بگذارند. آنها در راه رسیدن به طوس با مادر بیمار گوهرشاد روبه رو می شوند و می شنوند که در طوس، سلطانی به نام رضا (ع) شفای عرب و عجم، ترک و تاتار را با بهای شکستن دل می دهد. این تازه، شروع داستان است... تشکری راجع به حضور جدی برای نوشتن درباره امام رضا (ع) به یک پیشامد جالب اشاره می کند: «سال ۷۰ برای اجرای نمایشی به نام «قاصدک» عازم شهر

ساری بودیم. در مسیر تصادف کردیم و سه نفر از بازیگران نمایش کشته شدند. آنها در حرم مطهر دفن شدند. مراسم هفتم، در مسجد گوهرشاد با حضور جمعیت زیادی برگزار شد. در آن حال و هوا یک لحظه حس کردم روح یکی از آنها پرسید: آقای تشکری به عنوان استاد ما، بگوئید اگر نمایش دینی کار کرده بودید و ما جان مان را از دست می دادیم، باشکوه تر و پرازش تر نبود؟ در یک لحظه دچار تشویش عظیمی شدم و به نوعی سلوک من آغاز شد. پس از آن روز، با سری که هجده بخیه خورده بود و پای شکسته ای که می لنگید، هر صبح به حرم می رفتم. بعد از ۲۰ و چند روز، وقتی از خروجی صحن قدس بیرون می آمدم مردی روستایی را دیدم. پابرهنه دستش را بر در مسجد گوهرشاد گذاشت و گفت: من از این زن مغول که این مسجد را ساخته، بدتر نیستم. کار او را راه انداختی؛ یا کار من راهم راه می اندازی یا دیگر به خانه ات نمی آیم! از او پرسیدم درباره چه کسی صحبت می کند. گفت: درباره گوهرشاد خاتون، سازنده مسجد گوهرشاد. احساس کردم بعد از ۲۵ روز، امام رضا (ع) با من حرف زد و اجازه داد برایش بنویسم.»



برگ سبز و سند کمپانی خودرو پراید مدل ۱۳۸۵ به رنگ نقره ای شماره انتظامی ایران ۶۷-۸۷۴ و ۱۵ شماره موتور 1766871 شماره شاسی 51412285984245 به نام محمد حسینی معتمدی ادرمنابادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو مزدا وانت دوکابین مدل ۱۳۸۶ به شماره انتظامی ایران ۷۱ ۸۹۱ ب ۴۵ شماره موتور 515919 و شماره شاسی NAG08NPED54491 متعلق به آقای عباس هادی زاده هفشجانی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

کلیه مدارک سند کمپانی و برگ سبز و کارت سوخت خودرو پراید مدل ۱۳۹۱ به رنگ سفید شماره انتظامی ایران ۱۳-۹۴۳ ص ۲۶ شماره موتور 3482291359357 به نام سعید نظری شمس آبادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.